



اقتصادنامه

نشریه انجمن علمی اقتصاد دانشگاه زنجان

مدیر مسئول و سردبیر تحریریه: کیهان ضیغمی منفرد

ماهنامه اقتصادی دانشگاه زنجان

هیئت تحریریه: مهدی توحیدلو؛ رضا تیشه کار؛ ندا حیدری

شماره چهارم

استاد مشاور انجمن: دکتر مصطفی دین محمدی

مهرماه ۱۴۰۲

صفحه آرا: سیدمحمد رضا حسینی



در این شماره از نشریه میخوانید:

پرونده ویژه: پادشاهان، کاردینالها و اقتصاد فرانسه

سخن سردبیر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در اولین ماه بازگشایی مجدد دانشگاه ها و حضور دانشجویان در کلاسهای اساتید، چهارمین شماره از نشریه "اقتصاد نامه" هم اکنون در دسترس شما عزیزان قرار گرفته است. مهر ماه؛ مصادف است با ورود دانشجویان جدیدالورودی که به تازگی مانع سرسختی چون آزمون پذیرش در دانشگاه های سراسری را پشت سر نهاده و به جمع آکادمیست ها پیوسته اند.

بنده "کیهان ضیغمی منفرد" سردبیر نشریه "اقتصاد نامه" به نیابت از سایر اعضای تحریریه و "انجمن علمی اقتصاد دانشگاه زنجان"، ورود شما دانشجویان طالب علم را؛ تبریک می گویم. اما ورود به دانشگاه تنها آغاز راه است. همواره باید در اذهان شما دانشجویان عزیز اقتصاد، این مهم تداعی شود که آینده اقتصاد کشور عزیزمان ایران به پژوهش ها و سخت کوشی های شما عزیزان در زمینه های علمی وابسته است. امیدواریم که هیچ گاه سستی و ناامیدی بر روح و جانتان غلبه نیافته، و با اراده ای مستحکم، همواره در تلاش برای یافتن راه حل مشکلات و معضلات بوده؛ و در اندیشه خدمت به ایران عزیزمان باشید.

در شماره های پیشین، اهداف انتشار نشریات خود شرح داده ایم. بد نیست بدانید، که در این مسیر با شکست ها و موفقیت های بسیاری رو به رو گشته ایم؛ اما خرسندیم از اینکه بیش از هر زمان دیگری در مواجهه با سختی ها، همواره به اهدافی که از تولید محتوا و انتشار آن داشته ایم، نزدیک تر شده ایم. اما؛ در این یادداشت، از شما دانشجویان جدیدالورودی؛ استدعا دارم که یاری گر ما در این مسیر بوده و با نوشته جات علمی و عمیق خود، به انتشارات "اقتصاد نامه" تعمق و غنا بخشید. جالب است بدانید؛ "اقتصاد نامه" نشریه ای است که محتوای آن در اصل نه تنها برای دانشجویان اقتصاد، بلکه برای تمامی دانشجویان، چه برای عموم مردم نگارده می گردد. زیرا که ارتقاء بخشی به سطح آگاهی های اقتصادی، امری واجب در دنیای امروز ماست که بر همگان لازم است. در راستای مقابله با تهدید های خارجی و یا حتی مدیریت بهینه منابعی که به وسیله آنان امرار معاش می کنیم، گسترش آگاهی های خود از دنیای اقتصاد امروز؛ از ضروریات زندگی هر فردی است. برای همین مفتخریم که شما را از این مطلب آگاه سازیم که دانشجویان رشته های دیگری همچون حقوق، هم اکنون در تحریریه این نشریه مشغول به فعالیت اند و آثار آنها در اختیار شما قرار گرفته است.

"کیهان ضیغمی منفرد - سردبیر نشریه اقتصاد نامه"



چرا اقتصاد

مسئله اصلی کشور است؟

(مسئله‌ی اصلی مردم فضای مجازی و سیاست خارجی و ارتباط با این دولت و آن دولت نیست؛ مسئله‌ی اصلی مردم چیزهای دیگر است؛ مسئله‌ی اصلی مردم بیکاری جوانها است، مسئله‌ی اصلی مردم معیشت طبقات ضعیف جامعه است، مسئله‌ی اصلی مردم مافیای وارداتی است که کمر تولید داخلی را میشکند، مسئله‌ی اصلی مردم سیاستهای غلطی است که فلان جوان مبتکر را که میتواند کار انجام بدهد مأیوس میکند.)

این بیانات رهبر انقلاب در فضای رقابت‌های انتخاباتی ۱۴۰۰ از اهمیت قابل توجه و بسیار بالای مسئله‌ی «اقتصاد و معیشت» در نگاه ایشان حکایت می‌کند. اما چرا حضرت آیت‌الله خامنه‌ای اینگونه به صراحت اقتصاد و معیشت را مسئله‌ی اصلی کشور معرفی کرده و نسبت به ضریب دادن به مسائل فرعی هشدار می‌دهند.

فهرست

5

سقوط پول

13

لیمو شیرین

9

مردی که خیلی
سریع فکر می کرد

15

هوش مالی

11

معرفی فیلم

16

پادشاهان، کاردینالها و
اقتصاد فرانسه

12

معرفی کتاب

19

برادران فقیر نفتی



سقوط پول

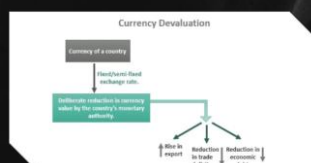
کیهان ضیغمی منفرد

– اتخاذ شود. لازم به ذکر است که دو مفهوم "کاهش ارزش" (Devaluation) و "افت ارزش" (Depreciation) را می‌بایست از یکدیگر تمیز داد؛ زیرا اگرچه هر دو به معنای از دست دادن ارزش هر یک واحد پول در برابر واحد پولی خارجی اند؛ اما "کاهش ارزش" زمانی اتفاق می‌افتد؛ که دولتمردان در جهت کاهش ارزش هر یک واحد از ارز ملی خود تلاش می‌کنند؛ و این در حالی است که "افت ارزش" در اثر رفتار و تعامل بازیگران عرصه عرضه و تقاضای بازار پدید می‌آید. در این مقاله تنها به بحث "کاهش ارزش" و یا همان "Devaluation" پرداخته خواهد شد. در جدول زیر تفاوت‌های دو مفهوم "Devaluation" و "Depreciation" را ملاحظه می‌کنید:

Currency devaluation	Currency depreciation
The price of home currency comes down in fixed exchange rate.	The price of home currency comes down in floating exchange rate.
It is a deliberate effort of the monetary authority.	It happens due to forces of demand and supply.
The effect is short term.	It has a long term effect.
It happens when economy needs a boost.	It happens regularly.

"کاهش ارزش پول" سیاستی عمدانه در جهت بی‌ارزش تر کردن هر یک واحد پول ملی یک کشور در برابر هر یک واحد از ارزهای خارجی است که توسط دولت آن کشور ایجاد می‌شود. این تاکتیک اقتصادی که عموماً در کشورهایی با نرخ ثابت و یا نیمه ثابت ارزی عملی می‌شود. اجرای این سیاست نرخ جدیدی برای مبادله ارز تعیین می‌نماید. معمولاً این نرخ توسط بانک مرکزی آن کشور تعیین می‌گردد - که مسئولیت خرید و فروش ارزهای خارجی را بر عهده دارد - تا بتواند نرخ مبادله ارز خود را در برابر ارزها بیگانه حفظ نماید.

«چگونگی ایجاد کاهش ارزش و تأثیرات کلی آن»



«کاهش ارزش پول»... ؛ مطمئناً تا کنون، عموم مردم از طریق رسانه‌های مختلف، با این عبارت آشنا شده‌اند. به خصوص در سالهای اخیر؛ که کشورمان، «ایران» با مصائب اقتصادی بی‌شماری درگیر بوده است، این عنوان، از طریق خبرگزاریها و رسانه‌های دیگر؛ به کثرت در اذهان عمومی تداعی شده است. اما در حقیقت؛ "کاهش ارزش پول" پدیده‌ای نیست که تنها، مهمان اقتصاد ایران باشد؛ بلکه در سرتاسر جهان؛ تمامی کشورها، اعم از برترین قدرت‌های اقتصادی کره زمین، با این پدیده در اقتصاد خود مواجه شده‌اند. اما پیش از آن که بخواهیم درباره این مسئله به تفصیل سخن بگوییم؛ باید به سؤالی پاسخ داده شود: «کاهش ارزش پول چیست؟»

برای پاسخ به این سوال، باید نیم‌نگاهی به گذشته داشت. در دوران پیشین، پول رایج در میان مردم معمولاً از فلزهای ارزشمندی همچون طلا، نقره و یا برنز ساخته می‌شد؛ و ارزش این پولهای فلزی - عموماً سکه - بر اساس عیار و وزن فلز سازنده آنها تعیین می‌شد. اما با گذر زمان و محدود شدن منابع فلزات گرانبهایی همچون فلزاتی که پیش‌تر به آنها اشاره نمودیم؛ پولهای رایج در میان مردم از فلزات کم‌ارزش‌تری مانند نیکل و کروم؛ و بعداً از کاغذ ساخته شد. بدیهی است که عناصر جایگزین شده در فرایند تولید پول؛ ارزش ذاتی عناصر پیشین که همان طلا و نقره و برنز بودند را نداشتند و عملاً به دلیل فراوانی منابع این عناصر؛ محدودیتی در استفاده از آنان وجود نداشت. لذا اعتبار و ارزش این پولهای نوین، دیگر به وسیله مواد سازنده آنها تأمین نمی‌شد؛ بلکه این قدرت اقتصادی و ذخایر طلای بانک مرکزی کشورها بودند که به پولهای کاغذی ارزش و اعتبار بخشیدند. پس از وقوع این رخدادها؛ دولت‌ها به وسیله بانک‌های مرکزی، قدرت ایجاد تغییر در ارزش پول کشور خود را بدست آوردند. به عبارت دیگر، ارزش پولهای نوین، وابسته به نوع رفتارها و سیاست‌های اقتصادی اتخاذ شده توسط دولت‌ها بود.

حال با دانستن این پیشینه می‌توان به سؤالی که مطرح شد پاسخ داد. همانطور که احتمالاً عموم دانشجویان اقتصاد از این موضوع آگاهی دارند؛ سیاست‌های اقتصادی دولت به دو دسته عمده مالی و پولی تقسیم می‌شوند.

یکی از سیاست‌های پولی دولت؛ همان سیاست کاهش ارزش پول است که می‌تواند به دلایل مختلفی - که در ادامه به این دلایل پرداخته خواهد شد

در عموم موقعیت‌ها از این سیاست در جهت تقویت تجارت؛ خصوصاً در زمینه صادرات بهره برده می‌شود. البته دانستن این نکته برای سیاست‌گذاران که اتخاذ سیاست کاهش ارزش پولی، نیازمند بررسی‌ها و تحلیل‌های دقیق و در عین حال محتاطانه است؛ و امکان پدید آمدن موانع و معضلات بسیاری بر سر راه اتخاذ این سیاست پولی وجود دارد؛ حیاتی است. در مواردی نیز اجرای این سیاست ضروری و اجتناب‌ناپذیر است؛ هر چند که ممکن است اجرای آن آسیب‌هایی را متوجه نظام اقتصادی کشور کند. برای مثال؛ اگر در موقعیتی به خصوص، کشوری نتواند نرخ ارز ملی خود را حفظ نماید؛ ممکن است به ناچار ارزش پول ملی خود را کاهش دهد؛ مشابه اقدامی که دولت روسیه در مواجهه با دلار انجام داد. دولت روسیه در ابتدا سعی کرد تا نرخ مبادله "روبل" را در برابر دلار حفظ کند. که در این راستا دولت به خرید روبل‌های بیشتر در ازای دلار پرداخت. هرچند که این سیاست با شکست مواجه گردید؛ زیرا که بازیگران عرصه بازار متوجه این اقدام دولت شده؛ و به فروش بیشتر روبل پرداختند. در این بین دولت با خطر از دست دادن تمام ذخایر دلاری خود مواجه گردید و در نهایت چاره‌ای جز اجازه دادن به ادامه فرایند فروش روبل؛ و نظاره کردن افت نرخ مبادله روبل در برابر دلار نداشت.

"افت ارزش انواع مختلفی دارد."

گفته شد که "کاهش ارزش" تصمیمیست که از سوی دولت‌ها در جهت کاهش ارزش واحد پولی کشور خود گرفته می‌شود. این سیاست انواع مختلفی دارد که در ادامه به آنها و انگیزه دولت‌ها از اتخاذ این قبیل سیاست‌ها پرداخته خواهد شد:

1- "کاهش ارزش در برابر ارزهای خارجی" یا "External devaluation"
هر گاه هزینه‌های تولیدات یک کشور بالا باشد؛ خدمات و کالاهای صادراتی آن در خارج از مرزهای خود نیز قیمتی به مراتب فراتر از قیمت کالاها و خدمات کشورهای دیگر پیدا می‌کند؛ و در نتیجه آن کشور توانایی رقابت در بازارهای جهانی را از دست می‌دهد. در چنین موقعیتی، دولت آن کشور می‌تواند با کاهش ارزش پول خود؛ میزان صادرات خود را افزایش دهد؛ زیرا با کاهش ارزش پولی؛ قیمت کالاها و خدمات صادراتی نیز کاهش یافته؛ و جایگاهی برای رقابت در بازارهای جهانی بدست می‌آورد. این نوع از سیاست کاهش ارزش پول همواره به عنوان روشی برای احیای اقتصاد؛ خصوصاً در زمینه تجاری در پیش گرفته می‌شود. البته باید دانست این سیاست تنها در کشورهایی که دارای واحد ارزی مستقلی هستند، قابل اجراست؛ نه در کشورهایی که واحد پولی مشترک دارند؛ همانند کشورهای حوزه اتحادیه اروپا.

2- "کاهش ارزش ارز داخلی" یا "Internal devaluation": در این نوع از سیاست کاهش ارزش پولی؛ که عموماً در مناطقی که واحد پولی مشترکی دارند (مانند حوزه کشورهای اتحادیه اروپا)؛ اجرایی می‌شود، دولت‌ها به دلیل آنکه نمی‌توانند از ارزش واحد پولی خود، در جهت رقابت بهتر با سایر کشورها بکاهند؛ مستقیماً ارزش کالاها و خدمات تولیدی خود را از طریق اقداماتی چون کاهش مالیات‌ها و یا کاهش قیمت خدمات عمومی و کالاها کاهش می‌دهند. البته اقتصاددانان درباره کارایی و اصولی بودن این قسم از سیاست‌های کاهش ارزش پولی، اتفاق نظر نداشته و نظرات متفاوتی ارائه نموده‌اند. لیکن هدف نوع دوم از سیاست‌های کاهش ارزش پولی؛ عیناً مانند هدف نوع نخست می‌باشد: «کاهش قیمت کالاها و خدمات در جهت افزایش صادرات.»

3- "کاهش ارزش رقابتی" یا "Competitive devaluation": نوعی دیگر از سیاست‌های کاهش ارزش پولی است؛ که در بازه زمانی رقابتی بین دو یا چند کشور که در جهت کسب رتبه برتر اقتصادی و تجاری در حال رقابت‌اند، ممکن است اجرا گردد. در این دوره کشورهای در حال رقابت با تلاش در کاهش ارزش واحد پولی خود، سعی می‌نمایند تا سهم بیشتری از بازارهای جهانی را در عرصه صادرات به خود اختصاص دهند. اجرای این تاکتیک رقابتی ممکن است منجر به رخداد پدیده‌ای به نام "جنگ ارزی" ختم شود. اصولاً این تاکتیک تأثیری موقتی داشته و با اجرای تاکتیکی مشابه توسط کشورهای رقیب، تأثیر خود را از دست می‌دهد.

4- "کاهش ارزش مالی" یا "Fiscal devaluation": روشی دیگر برای اجرای سیاست کاهش ارزش پولی می‌باشد، با هدف کاهش مالیات‌ها. خصوصاً مالیات‌هایی که بر کالاهای تولیدی تعریف می‌شوند. در نتیجه اجرای این راهبرد انگیزه و توانایی رقابت واحد‌های تولیدی در برابر تولیدات خارجی افزایش یافته؛ بدون آنکه مستقیماً ارزش واحد پولی کاهش داده شود و یا قیمت اجناس و خدمات تولیدی کاهش یافته باشد. همانند سیاستی که دولت از آغاز دوره ریاست جمهوری حجت الاسلام و المسلمین رئیسی در ایران؛ سعی در اجرای آن داشته اما به دلایلی همچون روندهای غیر اصولی اداری و دیوان‌سالاری به ثمر نرسیده است. البته در این روش مالیات‌های مستقیم و غیر مستقیم همزمان دستخوش تغییر می‌شوند. برای فهم بهتر این مطلب مصداقی بیان می‌گردد: اگر دولت مالیات‌های واحدهای تولیدی را کاهش دهد؛ تولیدی‌ها با فراخ‌بال به مراتب افزون‌تری می‌توانند حقوق کارکنان خود را پرداخت کرده؛ و کالا و خدمات تولید کنند. لیکن دولت نیز برای جبران در آمد‌های مالیاتی نوعی مالیات دیگر را بر مصرف‌کننده به ناچار تحمیل می‌نماید که همان ارزش افزوده یا "Value added tax" می‌باشد؛ که بر تولیدات و یا صادرات کالا اعمال نشده و بر مصرف داخلی تعلق می‌گیرد.

اما روش پیش‌پا افتاده‌تر و شناخته‌شده‌تری نیز برای کاهش ارزش پول یک کشور وجود دارد که عموماً با عدم استقبال اقتصاددانان و ناراضی‌هایی عمومی مواجه شده؛ و مستعد منجر شدن به نتایج مخربی می‌باشد. و آن چاپ بی‌رویه اسکناس و وارد نمودن این حجم از پول به چرخه اقتصادی است. اقدامی که در سالهای ریاست جمهوری رئیس‌جمهور وقت جمهوری اسلامی ایران «حسن روحانی» به خصوص در دوره دوم ریاست جمهوری وی انجام گرفت و سپس در دوره ریاست جمهوری حجت الاسلام و المسلمین رئیسی به اوج خود رسیده است. این روش باعث بی‌پشتوانه‌تر شدن هر واحد پولی کشور گشته و آن را بی‌اعتبار می‌سازد؛ زیرا که به وسیله ثروت ملی کافی پشتیبانی نمی‌شود.

"دلایل کاهش ارزش"

هر چند که پیش‌تر به دلایل و انگیزه‌هایی که دولت‌ها را مجاب به اجرای سیاست‌های کاهش ارزش پولی می‌نماید؛ مختصر اشاراتی شد، اما اجرای این قبیل سیاست‌ها می‌تواند سه دلیل عمده داشته باشد که در ادامه به آنها پرداخته می‌گردد:

1- افزایش صادرات و کاهش واردات:

امروزه جنگ‌های تجاری رخداد معمول و روزمره‌ای در اقتصاد جهانی می‌باشند. در چنین وضعیتی؛

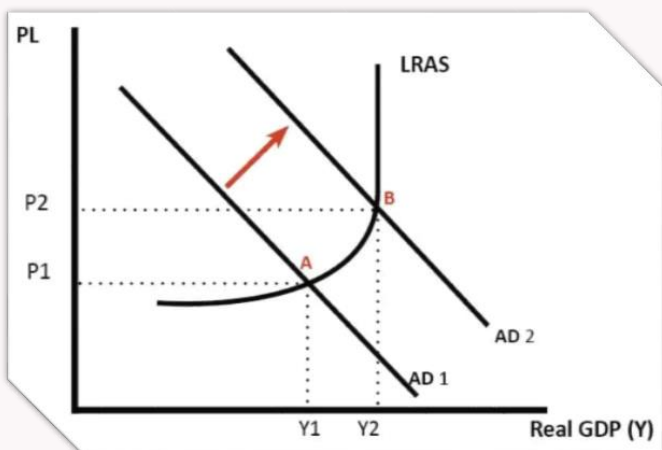
و سپس کاهش هزینه های صادرات گردد. در نهایت این زنجیره اتفاقات باعث می شود تا انگیزه خریداران و سرمایه گذاران خارجی برای تهیه کالاهای آن کشور افزایش یابد.

2- افزایش هزینه واردات: هنگامی که ارز کشور "A" در مقابل ارز کشور "B" کاهش می یابد؛ کالاهایی که از کشور "B" به کشور "A" وارد می شوند؛ قیمت بالایی پیدا کرده و در نتیجه توان و انگیزه مردم کشور "A" برای خرید کالاهای کشور "B" کم می شود.

3- افزایش تقاضای کل یا "AD": کاهش ارزش پول در یک کشور می تواند منجر به افزایش توان و رشد اقتصادی آن شود. می دانیم که بخشی از تقاضای کل یا همان "Aggregate Demand" متشکل از محاسبه خالص صادرات یا همان مازاد تجاری است که به کمک فرمول زیر محاسبه می شود:

$$TD \text{ or } NX = E - I$$

به همین علت، صادرات بیشتر و واردات کمتر می باید منجر به افزایش "AD" شود (با فرض اینکه تقاضا کشش نسبی دارد). البته باید بدانیم که در شرایط عادی، افزایش متغیر "AD" می تواند نشانه افزایش تولید ناخالص داخلی واقعی (Real GDP) و یا افزایش تورم شود.



4- تورم: در دورانی که دولت اقدام به کاهش ارزش پول خود می کند، ممکن است تورم به یکی از سه دلیل زیر رخ دهد:

- گران تر شدن کالاهای وارداتی که باعث افزایش هزینه ها می شود.

- افزایش تقاضای کل که موجب پدید آمدن تورم ناشی از کشش تقاضا می شود.

- با کاهش هزینه های صادراتی ممکن است تولید کنندگان انگیزه ای برای فعالیت و یا کاهش هزینه ها نداشته باشند؛ و در طولانی مدت هزینه ها افزایش یابند.

5- بهبود در وضعیت حساب های جاری: با افزایش رقابت در زمینه صادرات، و همچنین افزایش هزینه های واردات؛ بدیهی ست که میزان صادرات افزایش یابد و عکس این موضوع درباره واردات صادق خواهد بود؛ و این روند موجب کاهش کسری حسابهای جاری دولت خواهد شد. لذا برای بهبود بخشی به وضع کسری حسابهای جاری دولت کاهش ارزش پول، سیاستی لازم الاجراست.

6- دستمزد ها: یکی دیگر از تأثیرات منفی که اجرای سیاست کاهش ارزش پولی می تواند بر اقتصاد یک کشور تحمیل نماید، انگیزه فعالیت نیروی کار خارجی در آن کشور است. اگر واحد پولی کشوری دچار افت ارزش شود؛

تمامی کشور ها خواهان آن هستند که کالاهای تولیدی شان در بازار های جهانی متقاضی و خریدار داشته باشد. از این رو ممکن است در جهت اجرای عملکردی بهتر در زمینه بازاریابی در بازار های جهانی؛ کشور ها دست به اجرای سیاست های کاهش ارزش پولی بزنند. برای مثال اگر ارزش واحد ارزی یورو در اروپا کاهش یابد؛ جمهوری فدرال آلمان که تا پیش از این فرضاً خورده های مرسدس خود را با قیمت X\$ در کشور ایالات متحده آمریکا عرضه می نمود، من بعد با قیمت Y - X\$ قادر به عرضه خودرو های خود خواهد بود و این کاهش قیمت موجب افزایش تقاضا برای خودرو های مرسدس می شود.

2- کاهش کسری تجاری:

"کسری تجاری" در واقع میزان اختلاف بین صادرات و واردات است و به کمک فرمول زیر محاسبه می شود:

$$Trade \text{ Deficit} = Exports - Imports \quad TD = E - I$$

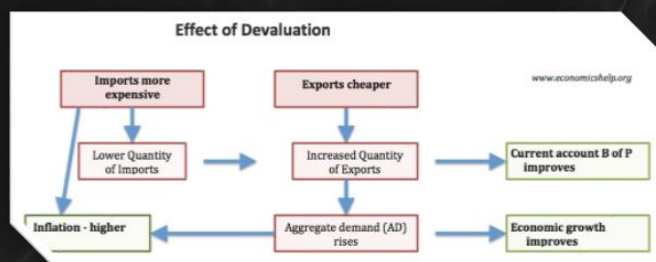
یا به عبارت دیگر: کسری تجاری = صادرات - واردات

باید بدانیم که اگر مقدار بدست آمده در فرمول فوق عددی منفی باشد؛ ضربه سختی به اقتصاد کشور وارد می شود؛ کما که در صد سال اخیر در ایران چنین بوده است؛ (خصوصاً در سالهای بعد از کودتای 28 مرداد 1332 تا سال انقلاب سال 1357). منفی بودن مقدار فوق می تواند منجر به افزایش سنگین بدهی شود و در نتیجه اقتصاد آن کشور فلج گردد. بنابراین کاهش ارزش پولی می تواند منجر به افزایش حجم صادرات و در عین حال افزایش قیمت کالاهای وارداتی شود؛ که این خود موجب می شود تا مردم انگیزه خود را برای استفاده از کالاهای خارجی از دست بدهند.

3- کاهش فشار های ناشی از انتشار اوراق قرضه:

اگر دولت در کشوری به صدور اوراق قرضه پرداخته باشد تا بتواند حجم پول مورد نیاز خود را بدست آورد؛ می تواند با کاهش ارزش پولی به ایجاد انگیزه بیشتر در عموم بازیگران عرضه اقتصاد بالاخص سرمایه گذاران خارجی، کمک کند. به عبارتی دیگر؛ اگر ارز کشوری دچار کاهش ارزش شده باشد، و در عین حال حجم سرمایه گذاری های خارجی از سوی "FII" از سطح بالایی برخوردار باشد، این کاهش ارزش می تواند در زمینه کاهش فشار های ناشی از افزایش بدهی های اوراق قرضه و خدمات عمومی؛ کمک حال دولت باشد.

"تأثیرات اجرای سیاست های کاهش ارزش پولی"



اگر دامنه تأثیرات اجرای سیاست های کاهش ارزش پولی به تفصیل بیان شود؛ باید به هفت عنوان مهم پرداخت؛

1- کاهش هزینه های صادرات: پیش تر به طور گسترده به این بحث پرداخته شد که کاهش ارزش واحد پولی یک کشور می تواند منجر به کاهش هزینه های تولید و در نتیجه منجر به کاهش قیمت کالا ها و خدمات،

7- کاهش دستمزد های حقیقی: در دوره ای که دستمزد های راکد در بازار نیروی کار رو به افزایش است، کاهش ارزش پول - که منجر به تورم می شود - باعث کاهش دستمزد های حقیقی می گردد؛ زیرا این رخداد در صورت آنکه نرخ افزایش تورم بیشتر از نرخ افزایش دستمزدها باشد، امری طبیعی خواهد بود.

"چه کسانی از اجرای سیاست کاهش ارزش پول سود می برند؟"

Devaluation / depreciation	
Winners	Losers
<ul style="list-style-type: none"> Exporters Domestic tourist industry Workers gaining jobs in export industry Economic growth might increase Current account deficit should improve 	<ul style="list-style-type: none"> Consumers who buy imports Residents who holiday abroad Firms who buy imported raw materials Those on fixed incomes/wages who see inflation rise faster Foreign exporters/tourist industry

در نهایت با تمامی تعاریف و تفسیر هایی که حول محور سیاست های کاهش ارزش پولی به عمل آمد؛ می توان دریافت که اجرای این سیاست ها در برهه هایی از زمان می توانند باعث شکوفایی اقتصاد شده؛ و چرخ آن را به ویژه در زمینه صادرات با سرعت بیشتری به گردش در آورند. لیکن، اگر تصمیماتی که مبنی بر اجرا و یا عدم اجرای این دسته از سیاست های پولی گرفته می شوند، اصولی و علمی نباشند؛ خسارات و عواقب زیان باری برای اقتصاد و عموم مردم جامعه به همراه خواهد داشت. دامنه این تاثیرات به غیر از اقتصاد در زمینه های دیگر چون فرهنگ، روحیه مردم و تشویش اذهان عموم آنان، جایگاه سیاسی کشور و... گسترانده شده است که بررسی این موضوع نیز گفتاری دیگر می طلبد.

«برندگان و بازندگان دوره اجرای سیاست کاهش ارزش پول» البته که اجرای این سیاست مزایا و معایب خود را دارد که به احتمال بسیار تا کنون خوانندگان متوجه آنها شده اند. اما برای تسهیل فهم این مهم؛ مزایا و معایب اجرای این دسته از سیاست های پولی را عنوان بار بیان می کنیم:

مزایا:

- 1 - کمک به افزایش صادرات.
- 2 - ساماندهی به بازار رقابت.
- 3 - تحت کنترل قرار گرفتن میزان مازاد تجاری، با توجه به کاهش واردات.
- 4 - کاهش فشارهای ناشی از انتشار اوراق قرضه و بدهی.

معایب:

- 1 - سرمایه گذاران جهانی به تدریج اعتماد خود را از دست می دهند
- 2 - به هنگام افت ارزش؛ خرید کالاهای خارجی و یا مسافرت به کشورهای دیگر مشکل می شود.
- 3 - افزایش عمومی قیمت کالاها به دلیل پدید آمدن تورم ناشی از افزایش کشش تقاضا.
- 4 - اگر شرکت ها و بازیگران عرصه اقتصاد، قرض های خارجی



مردی که خیلی

سریع فکر می کرد

ندا حیدری

کمبریج سخنرانی می کرد، اعتراف کرد که وقتی این دانشجوی سال اول در بین مخاطبان حضور داشت، "به طور مشخص فعال" بود، زیرا او "بسیار باهوش تر از من بود". "جان مینارد کینزیکی از چندین اقتصاددان کمبریج بود که به قضاوت رمزی در مقطع لیسانس و قدرت فکری او جذب شد. در آن زمان کینز در حال ساختن یک امپراتوری اقتصادی در کینک گز بود و وقتی او را دید یک چیز خوب را فهمید. در یک نمایش چشمگیر از مهارت اداری و زیرکی، او اعجوبه جوان را قبل از اینکه ترینیتی بتواند پلک بزند، گرفت.

زمانی که رمزی بعداً مقاله‌ای درباره نرخ پس‌انداز منتشر کرد، کینز آن را «یکی از برجسته‌ترین کمک‌ها به اقتصاد ریاضی تا کنون» نامید. بحث‌برانگیزترین ایده آن این بود که به رفاه نسل‌های آینده باید همان وزن نسل کنونی داده شود. رمزی نوشت، نادیده گرفتن منافع افراد آینده، «از نظر اخلاقی غیرقابل دفاع است و صرفاً از ضعف تخیل و منطق ذهنی ناشی می‌شود. در پی رکود بزرگ، اقتصاددانان نگرانی‌های مبرم تری داشتند. به همین دلیل تنها ده‌ها سال بعد، تأثیر عظیم نوشته او برجسته شد. اکثر کشف‌های رمزی به همین ترتیب پیش رفت. سهم او در ریاضیات محض در کاغذی روی چیز دیگری پنهان شده بود. این شامل دو قضیه بود که او برای بررسی روبه‌های تعیین اعتبار فرمول‌های منطقی استفاده کرد. بیش از چهل سال پس از انتشار، این دو ابزار اساس شاخه‌ای از ریاضیات به نام نظریه رمزی شدند که نظم و بی‌نظمی را تجزیه و تحلیل می‌کند. همانطور که یک ریاضیدان آکسفورد، مارتین گولد، توضیح داده است، برای مثال، نظریه رمزی به ما می‌گوید که در بین هر شش کاربر فیس بوک، همیشه یا سه نفر باهم دوستان مشترک هستند و یا سه نفری وجود دارند که هیچ یک دوست نیستند.

"فرانک پلامتون رمزی" (22 فوریه 1903 - 19 ژانویه 1930) دومین شخصیت برجسته‌ای بود که از بین اشخاصی که در ذهن موج می‌زدند و اشتیاق نوشتن از زندگی آنها را داشتیم انتخاب کردم. تا این بار در آشنایی با فرانک رمزی نابغه، باهم در این نشریه همراه باشیم.

در خلال تحقیقات و جستجوهای که داشتم برای نوشتن از زندگی این اندیشمند بزرگ با مقاله‌ای چاپ شده در مجله نیویورکر برخوردم. آنقدر زیبا و جذاب نوشته شده بود که نتوانستم از آن بگذرم به همین دلیل ترجمه این مقاله به همراه تغییرات و ویرایشی که بنده در آن انجام دادم، برای شما خوانندگان عزیز در نظر گرفتم امید است از خواندن این مقاله زیبا لذت ببرید.

لیتون استراچی، یکی از اعضای مجموعه ادبی بلومزبری لندن، در 19 ژانویه 1930 به یکی از دوستانش نوشت: "جهان هرگز نخواهد فهمید که چه اتفاقی افتاده است - چه نوری خاموش شده است." فرانک رمزی، مدرس ریاضیات در کمبریج. دانشگاه، در آن روز در سن بیست و شش سالگی جان باخت، احتمالاً به دلیل عفونت کبدی که احتمالاً در حین شنا در رودخانه کم به آن مبتلا شده بود. استراچی ادامه داد: «چیزی از نیوتن در مورد او وجود داشت». "عظمت فکر - لطافت خلق و خو".

دائر در کمبریج برای مدتی می‌دانست که در میان آنها نوعی شگفتی وجود دارد: رمزی بلافاصله پس از ورودش به عنوان دانشجوی کارشناسی در کالج قدیمی نیوتن، ترینیتی، در سال 1920 خود را نشان داد. او در هجده سالگی برای تهیه کنندگی انتخاب شد. ترجمه انگلیسی کتاب لودویگ ویتگنشتاین [Tractatus](#) "Logico-Philosophicus"، بر صحت ترین کتاب فلسفی آن زمان بود. دو سال بعد، او نقدی بر آن در مجله برجسته فلسفه "ذهن" به زبان انگلیسی، منتشر کرد G. E. Moore. سردبیر مجله، که یک دهه قبل از حضور رمزی در

رمزی نه تنها جوان مرد بود، بلکه خیلی کوتاه زندگی کرد، یا اینطور به نظر می رسد. او برای تبلیغ اهمیت ایده هایش کم کاری می کرد و این از فروتنی او بود. او به خصوص تحت تأثیر خودش قرار نگرفت - و فکر می کرد که نسبتاً تنبل است! در عین حال سرعتی که ذهنش با آن کار می کرد، گاهی صفحه را تار می کرد. فیلسوف برجسته آمریکایی دونالد دیویسون یکی از چندین متفکری بود که آنچه را که «اثر رمزی» نامیده شده بود تجربه کرد. تنها وقتی متوجه می شوید که رمزی ابتدا به آنجا رسیده است، یک پیشرفت هیجان انگیز خواهید داشت.

اکنون اقتصاددانان قیمت گذاری رمزی را مطالعه می کنند. ریاضیدانان به اعداد رمزی فکر می کنند. فیلسوفان در مورد جملات رمزی، رمزی سازی و آزمون رمزی صحبت می کنند.

فیلسوفان گاهی اوقات این بازی را انجام می دهند که تصور کنند اگر رمزی زنده می ماند و ایده هایش زودتر مطرح می شد، تفکر قرن بیستم چگونه می توانست متفاوت باشد. این تمرین با انتشار اولین بیوگرافی کامل او، «فرانک رمزی: بیش از حد قدرت» "آکسفورد"، توسط شریل میساک، استاد فلسفه در دانشگاه تورنتو، جذاب تر شد. میساک با تکیه بر اوراق خانوادگی و سوابق مصاحبه های چهار دهه پیش برای زندگی نامه ای که هرگز نوشته نشده بود، داستانی رنگارنگ تر از آن چیزی که ممکن بود تا مدت ها پس از پایان چنین زندگی کوتاهی که تصور میشد وجود داشته باشد را روایت می کند.

پدر رمزی، آرتور، ادعا کرد که فرانک، فرزند ارشدش، تقریباً به محض اینکه بتواند صحبت کند، خواندن را یاد گرفته است. حس سیاسی او نیز زودرس بود. یک روز فرانک کوچولو به مادرش اگنس گفت که برادر کوچکترش، مایکل، متأسفانه یک محافظه کار است:

(ببینید، من از او پرسیدم، "مایکل آیا شما یک لیبرال هستید یا یک محافظه کار؟" و گفت: "یعنی چی؟" و من گفتم "آیا می خواهید با تغییر آنها اوضاع را بهتر کنید یا می خواهید چیزها را همانطور که هستند نگه دارید؟" او او گفت: "من می خواهم چیزها را نگه دارم." پس او باید محافظه کار باشد.)

این دو برادر بعداً در مسائل مذهبی نیز اختلاف نظر پیدا کردند. فرانک در سیزده سالگی یک آتئیست بود. مایکل وارد کلیسای انگلیکن شد و بمدت سیزده سال اسقف اعظم کانتبری شد.

در آخرین سال تحصیلی فرانک، ظاهراً او کتاب هایی درباره اقتصاد، سیاست، فیزیک، منطق و موضوعات دیگر را میخواند، بطوریکه تقریباً یک کتاب در روز مطالعه می کرد. در تعطیلات، آلمانی را یاد گرفت تا بتواند چند جلد از ریاضیات و فلسفه را به زبان اصلی آنها بخواند. او استعداد خود برای ریاضیات را از پدرش که ریاضیدان کمبریج و نویسنده کتاب های درسی ریاضی و فیزیک بود به ارث برد. اما خلق و خوی او به خاطر روحیات شادی بخش و خنده های بلندش معروف شد. کاملاً در تضاد با پدرش بود که به خاطر کارهای آکادمیکش بیشتر عبوس بودن، نزاع ها و سخت گیری اش نمایانگر شخصیت او بود. یک آگهی ترحیم در کالج Magdalene، جایی که آرتور رمزی به مدت بیست و دو سال نفر دوم بود، حکومت او را "ریاضت آمیز" توصیف کرد. در کودکی، روشی که فرانک برای برخورد با حالات ناپسند پدرش داشت این بود که هر وقت اوضاع سخت می شد با آرامش از اتاق بیرون می رفت. شاید همین آسودگی آرام بود که رمزی را در مراحل بعدی زندگی قادر ساخت تا بهتر از بقیه با آزارهای مکرر ویتگنشتاین کنار بیاید. او اما مادرش مری اگنس رمزی، در زمانی که تعداد کمی از زنان به دانشگاه می رفتند، او در آکسفورد تاریخ خواند. اگنس مترقی تر از شوهرش، یک فعال برای اهداف چپ و فمینیستی بود. او برای انتخاب در هیئت نگهبانان کمبریج در بخش بریج شرکت کرد و با 321 رای انتخاب شد. فرانک نیز به همین ترتیب تمایل داشت. در مدرسه، او را یک "بلشویک سرسخت" می دانستند. در دانشگاه، او درگیر سیاست های محلی شد و عضوی مشتاق، هر چند غیر اصولی، در جامعه سوسیالیست بود. متأسفانه رمزی مادرش را در جوانی در یک حادثه رانندگی از دست داد. خانه آنها در، هاوویل، جاده باکینگهام، اکنون بخشی از کمبریج بلکفیریز است.

رمزی پس از اولین ملاقاتش با کینز در کمبریج نوشت که او را "بسیار خوشایند" می دانست. در یک پیاده روی، آنها در مورد تاریخ اقتصاد، وضعیت تاسف بار نظریه احتمالات، و دشواری نوشتن صحبت کرده بودند. رمزی در آن زمان هفده ساله بود. در حالی که کینز به جامعه ملل و بانک انگلستان مشاوره می داد و با وینستون چرچیل ناهار می خورد.

رمزی در سال آخر دبیرستان خود تصمیم گرفت بر روی ریاضیات محض تمرکز کند، چیزی که مدرک خود را در آن به دست آورد، تدریس کند و به عنوان ابزار از آن استفاده کند. اما فلسفه همیشه چیزی بود که او را بیشتر تحت تأثیر قرار می داد. در مدرسه، او «اصول ریاضیات» برتراند راسل را خوانده بود، که برای دیدگاه «منطق گرا» استدلال می کرد که حقایق و مفاهیم ریاضی را می توان از مفاهیم منطقی استخراج کرد. بسیاری از کارهای فنی اولیه رمزی در فلسفه مبتنی بر ایده های منطق گرایانه راسل بوده و از طریق پیامدهای آنها مرتب شده است.

او در وین توسط تئودور ریک، یکی از اولین شاگردان فروید، تحت درمان قرار گرفت. رمزی در ابتدا جلسات را ناخوشایند می دید و گاهی اوقات از این همه صحبت در مورد خودش خسته می شد. اما پس از شش ماه، او به والدینش گفت که ریک را «باهوش» می داند، و اینکه تحلیل شدن احتمالاً کار او را بهبود می بخشد. رمزی فکر می کرد که حتی پایه های ریاضیات را می توان با روانکاوی روشن کرد: محافظت در برابر سوگیری های عاطفی، دستیابی به دید واضح تری از حقیقت را آسان تر می کند. رمزی در اکتبر 1924 به کمبریج بازگشت و ظاهراً خود را معالجه کرد. در همین حال، ریک به یکی از دوستان رمزی گفت که هرگز مشکل زیادی در مورد او وجود نداشته است.

رمزی در سال 1926 مقاله ای طولانی در مورد حقیقت و احتمال نوشت که به تأثیرات آنچه که او «باورهای جزئی» می نامید - یعنی قضاوت های مردم در مورد احتمالات می پردازد. این شاید تأثیرگذارترین کار او بوده باشد. این روش به طرز مبتکرانه ای از شرط بندی هایی که در موقعیت های فرضی انجام می شود، برای اندازه گیری اینکه فرد به یک گزاره اعتقاد را سخ دارد و چقدر چیزی را می خواهد، استفاده کرد و بنابراین پایه های آنچه را که اکنون به عنوان نظریه تصمیم گیری و نظریه ذهنی احتمال شناخته می شود، در ابتدا رمزی بنا کرد.

رمزی امیدوار بود که مقاله خود در مورد حقیقت و احتمال را به کتابی تبدیل کند که در اواخر دهه بیست روی آن کار کرد، اما در این مدت دو مقاله برای مجله اقتصادی تهیه کرد که توسط کینز ویرایش شد. یکی مقاله در مورد پس انداز بود - رمزی به کینز اشاره کرد که «تمرکز روی آن بسیار ساده تر از فلسفه است» - و دیگری در مورد مالیات بود و در نهایت نتیجه آن کم نبود. پیشنهاد اصلی آن این است که با توجه به شرایط خاص، نرخ های مالیات بر فروش باید به گونه ای تعیین شود که تولید هر کالای مشمول مالیات به همان نسبت کاهش یابد. ماده مالیاتی، مانند مقاله پس انداز، در نهایت به پایه ی زیرشاخه ای از علم اقتصاد مبدل شد که به «مالیات بهینه» مربوط می شود و طرز تفکر اقتصاددانان را در مورد امور مالی عمومی تغییر داد. خلق و خوی رمزی نمی توانست متفاوت تر از این باشد. کینز نوشت که عقل سلیم و عملی بودن رمزی او را به یاد دیوید هیوم فیلسوف اسکاتلندی قرن هجدهم می اندازد. او مانند هیوم، چاق، شاداب و عاشق کارت بود. این موضوع فقط در مورد روحیات و شادابی او صادق نبود بلکه: مشابهاً فلسفی با هیوم نیز وجود داشت. ایده هیوم همان چیزی است که رمزی در آخرین سال زندگی خود نوشت که انواع مختلفی از جملات وجود دارد که فکر می کنیم حقایقی را درباره جهان بیان می کنند، اما در واقع فقط بیانگر نگرش ما هستند! هیچ کس نمی داند اگر رمزی زنده می ماند، این ایده یا هر ایده دیگری را تا کجا پیش می برد. اظهارات در مورد آنچه که اگر همه چیز متفاوت بود چه اتفاقی می افتاد همان چیزی است که رمزی آن را شرط های "تحقق نشده" نامید. او گفت که آنها یک نگرش را بیان می کنند، اما با هیچ واقعیتی مطابقت ندارند.

گرگ وال استریت

فاطمه عطااللهی



دردنیای امروز پول بخش بزرگی از زندگی و شاید هم هیچیز زندگی است از این سو مشاهده فیلمهای اقتصادی کمک شایانی در بهبود تصمیم گیری های مادررستای سرمایه گذاری میکند. پیش از هر چیز الزم است به مفهوم ومعنی وال استریت اشاره کنیم که نام خیابانی در شه رنیویورک است که اکثر شرکتهای سرمایه گذاری در آن واقع شده اند از این سو به عنوان نماد صنعت سرمایه گذاری ایالات متحده شناخته شده.

این فیلم داستان یک فروشنده سهام بسیار موفق است که پیشرفتهای چشمگیری در راستای فروش سهام داشته تاجایی که از او به عنوان گرگ وال استریت نامبرده اند. که ثروت زیادی را از این طریق به دست آورده و کلید موفقیت خود در کارگزاری را مدیتیشن تمرکز ذهنومصرف کوکائین میداند. ولی برخلاف تصوراتش پس از چندین سال بازرسان بورس به کلاهبرداری های او پی برده و او را مجازات میکنند.

اوفردی بسیار با انگیزه است و روش های بسیار کارآمدی برا یفروش بلد است و برای اینکه یک محصول رابه فروش برساند در خریدار حس نیاز ضروری ایجاد میکند و او را متقاعد میکند که خرید این محصول میتواند مشکل او را حل کند.

در این راستا مشاهده این فیلم برای کسانی که به دنبال ایجاد کارآفرینی و پیشرفت در قدرت فروشندگی هستند توصیه میشود.



محدثه قاسملو

در این کتاب با بیان بسیار واضح و جذاب درک خواهید کرد که هر مشکلی در جامعه و زندگی افراد، ریشه در کمیابی دارد. درک خواهید کرد که شیوه انتخاب کردنمان، شیوه اندیشیدنمان، تصمیمات و طرز رفتارمان، همه و همه تحت تأثیر کمیابی صورت می‌گیرد؛ چون کمیابی نه تنها یک محدودیت فیزیکی، بلکه یک ذهنیت است.

زمانی که ذهنتان کمیابی را درک کند، ناخودآگاه مجذوب آن شده و سعی در برطرف کردن آن می‌کند، اینجاست که برای حل آن موضوع احتمال خطاهای ناشی از بی‌توجهی کاهش می‌یابد و درصد موفقیت بالاتر می‌رود. اما خوشحال نباشید! کمیابی به راحتی ذهن افراد را به بازی می‌گیرد به طوری که در بلند مدت آثار نه‌چندان خوبی را مشاهده خواهید کرد.

سخن آخر من به شما خوانندگان عزیز این مطلب این است که حتما کتاب "فقراحمق می‌کند" را مطالعه کنید؛ زیرا بعد از خواندن این کتاب به مفهوم چپستی کمیابی پی می‌برید و متوجه می‌شوید علت رفتار افراد در شرایط مختلف چیست، و همچنین تشخیص کمیابی‌های ذهنی‌تان آسان‌تر خواهد شد.

"کمیابی، برخورداری از چیزی است کمتر از مقداری که فکر میکنی نیاز داری"

شاید در وهله اول به نظر برسد که این یک جمله ساده و معمولی است؛ اما در حقیقت، تمام تارو پود زندگی یکایک ما با همین جمله عجیب است.

هر کدام از ما در زندگی خویش به دفعات متعدد، کمبودهایی را حس کرده‌ایم. حرف از کمبود شد! احتمالا شما هم به عنوان خواننده این مطلب ذهنتان فوراً به سمت کمبودهای مادی و عاطفی و از این قبیل رفته‌است. اما در اصل، کمبودهای ما در چیزهای دیگری محقق می‌شود.

سندھیل مولاینیتین و الدار شفیر در کتاب "فقراحمق می‌کند" به خوبی به این موضوع پرداخته‌اند.

سندھیل مولاینیتین استاد اقتصاد دانشگاه هاروارد است که در زمینه اقتصاد توسعه، اقتصاد رفتاری و اقتصاد شرکتی فعالیت می‌کند. الدار شفیر استاد روانشناسی در دانشگاه تاد است که او نیز در زمینه علوم شناختی، قضاوت و تصمیم‌گیری، و اقتصاد رفتاری پژوهش می‌کند.

این دو با گردآوری شمار بسیاری از اطلاعات و داده‌ها، نوشتن کتاب "فقراحمق می‌کند" را آغاز کردند و این کتاب اولین بار در سال 2013 منتشر شد. این کتاب به خوبی از زوایای مختلف به تحلیل کمیابی و آثار بسیار گسترده آن در زندگی افراد پرداخته‌اند.

کمیابی به چیزی گفته می‌شود که فرد نوعی فقدان را در زندگی خویش احساس می‌کند که امکان و توانایی پوشش‌دهی آن را ندارد. فقدان‌ها متفاوت‌اند؛ متعدد‌اند؛ بسیار جالب است وقتی متوجه می‌شویم شخصی که مدام در تلاش است تا رژیم‌های سنگین بگیرد و وزن خود را کاهش دهد در اصل دچار کمیابی شده‌است؛ کمیابی آن مقدار از کالری که می‌خواهد از دست بدهد! یا وقتی شخصی مدام از اجتماع فراری است دچار کمیابی اجتماعی است.

لیمو شیرین

مهدی توحیدلو

در این قسمت از لیمو شیرین به سراغ علم آمار و احتمال رفته و بحث متغیر تصادفی را فرا می‌گیریم که مبحثی مهم در اقتصاد و به ویژه در اقتصاد سنجی به شمار می‌رود این شما و این لیمو شیرین چهارم...

متغیر تصادفی چیست؟ (زبان ریاضی)

متغیر تصادفی تابعی است از روی فضای نمونه (S) به اعداد حقیقی (R) یعنی اگر متغیر تصادفی مانند X در نظر بگیریم:

$$X:S \rightarrow R$$

با توجه به عبارت بالا دامنه این تابع S و برد آن R است.

متغیر تصادفی چیست؟ (زبانی ساده تر)

به نظر بنده می‌توان مفهوم متغیر تصادفی را با زبانی ساده تر توضیح داد و آن این است که متغیر تصادفی مفهومی است برای انتقال از دنیای احتمال در واقع اعداد موجود در احتمال اصلاً عضو اعداد حقیقی نیستند در نتیجه بر روی این اعداد عملیات‌های ریاضی قابل انجام نیست این همان S و یا دامنه تابع است به سوی دنیای آمار در اینجا بر عکس احتمال اعداد عضو اعداد حقیقی اند و عملیات‌های ریاضی بر روی آن‌ها قابل انجام است که R است به انضمام آن که برد تابع مذکور می‌باشد است.

جدول تابع احتمال

برای حل سوالات این بخش نیاز داریم به ابزاری به نام جدول تابع احتمال که اگر متغیر تصادفی مانند X دارای X حالت متفاوت باشد جدول تابع احتمالش به طور زیر است:

$X=x$...
$P(X=x)$...

که در سطر اول حالت‌هایی که متغیر تصادفی می‌تواند اختیار کند نوشته می‌شود و در سطر دوم احتمال حالتی که متغیر تصادفی اختیار کرده نوشته خواهد شد با توجه به این موضوع می‌توان فرمول زیر را برای سطر دوم ارائه کرد:

$$\sum_{i=1}^n P(X = x_i) = 1$$

دقت کنید با توجه به فرمول بالا تعداد حالت‌های ممکن برای متغیر تصادفی X برابر N است.

مقدار مورد انتظار

اگر متغیر تصادفی X را در نظر بگیریم مقدار مورد انتظار آن می‌شود:

$$E[x] = \sum_{i=1}^n x_i \cdot P(X = x_i)$$

این مفهوم بسیار ساده است چرا که داریم:

$$\mu = E[X]$$

واریانس متغیر تصادفی

خواهیم داشت:

$$\sigma^2 = \sum_{i=1}^n (X - \mu)^2 \cdot P(X = x_i)$$

انحراف معیار متغیر تصادفی

بدیهي است:

$$\sigma = \sqrt{\sigma^2}$$

بیان واریانس متغیر تصادفی به زبان مقدار مورد انتظار

جالب است بدانید داریم:

$$\sigma^2 = E[(X - \mu)^2] = \sum_{i=1}^n (X - \mu)^2 \cdot P(X = x_i)$$

؟

فرض کنید در بنگاهی اقتصادی جدول درآمدی اش در یک ماه به شکل زیر است:

تعداد روز	5	20	5
مقدار در آمد به ریال	15000000	17500000	20000000

متغیر تصادفی را مقدار درآمد در نظر بگیرید (با توجه به جدول بالا به سوالات زیر پاسخ دهید:

الف) جدول تابع احتمال این سوال را یادداشت کنید.

ب) برای این سوال موارد زیر را محاسبه کنید.

$E[X], \mu$

حل

(الف)

X=x	15000000	17500000	20000000
P(X=x)	1/6	2/3	1/6

(ب)

$$E[X] = (15000000 * 1/6) + (17500000 * 2/3) + (20000000 * 1/6) = 16666666.7$$

$$\mu = E[X] = 16666666.7$$

نوبت شما

برای مثال مطرح شده واریانس و انحراف معیار را تعیین کنید.

پاسخ در شبکه های اجتماعی انجمن قرار خواهد گرفت.

در آخر نکته ای را یادآور می شویم و آن این است که متغیر تصادفی مورد بحث ما از نوع گسسته بود!



هوش مالی رضا تیشه کار



تفاوت ترتیب گردش پول در کارمندا و صاحبان شرکت

شاید داخل جدول بالا با خودتون بگید که جایجا بودن یک مورد در گردش پول چیز خاصی نیست، اما همین مسله و درصد کمی در پرداخت مالیات سبب میشه که داخل کشوری مثل امریکا یک کارمند ۴ الی ۵ ماه برای تامین مالیات دولت کار کنه!! به همین خاطر هستش که شرکت های سهامی بزرگترین راز ثروتمندا هست. افراد ثروتمند با زیرکی با قوانین برخورد میکنن؛ حالا چه مالیات باشه یا یک مسله جدید. حالا با توجه به اطلاعاتی که تا اینجا مقاله گرفتید، پایه شما برای درک درس ۴ آماده هست. متعاسفانه درس ۴ نمیشه فقط به یک عنوان خلاصه کرد اما مهمترین مسله این هست که اگه باهوش و زیرک باشی به همون اندازه مورد زور گویی قرار نمی گیری. قبلا گفتم که دانش قدرت هست. حالا اگه به قوانین اشراف داشته باشی و بدونی که حق با تونه از مقاومت کردن نمی ترسی حتی اگه اگه مامور زورگویی مالیات باشه، اکثر ثروتمندا از قوانین مالیات و... خبر ندارن ولی حاضرند افراد خبره در این زمینه پول خوبی بدن؛ افرادی که بلدند چجوری قوانین برای اونها دور بزنن چون پولی که به این افراد میدن کمتر از مبلغ پرداختی به دولت هستش.

سلام، قصد دارم براتون در این بخش از هوش مالی به یک کلاهبردار اشاره کنم. اسم این شخصو به قطع یقین شنیدید. کسی که داخل داستانها ازش به عنوان یک قهرمان یا... میکنن. رابین هود همون قهرمان خیالی ما هستش که فقط شرایط برای افراد فقیر و متوسط بدتر می کرد.

رابین با دستبرد زدن به افراد ثروتمند و توزیع همون یا شاید کمتر میون فقرا سعی داشت که تعادل به جامعه برگردون. این شخصیت داستانی میون فرهنگ و ذهن مردم به عنوان یک قهرمان ایدئولوژیک ایجاد شد که برای رسیدن به عدالت اجتماعی-اقتصادی باید حاکمیت در نقش رابین هود قرار بگیره و با گرفتن مالیات از افراد ثروتمند و دادن سوبسید به طبقه متوسط و فقیر جامعه عدالت برقرار بشه؛ اما...

اما برای اینکه بدونیم چرا رابین هود قهرمان نیست باید گریزی به تاریخچه مالیات ها بزنیم. تاریخچه مالیات به خیلی قبل تر برمیگرده. درواقع مالیات اصلا وجود نداشت مگه در زمان جنگ که مردم باید مقدارمعینی برای هزینه های جنگ پول پرداخت کنند. این مسله به همراه طرز تفکر رابین هودی طی چندین سال ذهن اکثر مردم به این سمت سوق داد که مالیات بر درآمد دائمی شود تا ثروتمندا هم وزن دارای هاشون سهم بیشتری در پرداخت مالیات داشته باشن. این ایده پذیرفته شد؛ ایده ای که در ابتداء علیه ثروتمندا جامعه بود! در اصل با وضع شدن قانون مالیات عدالت اجتماعی نه تنها برقرار نشده بلکه دورتر هم شده. پس از اینکه دولت با اخذ مالیات از ثروتمندا مزه پول را داخل سیستم خود مزه کرد، قانون مالیات بر درآمد علیه مردمی شده بود که به تصویب این قانون رای دادن چون این قانون برای افراد متوسط و فقیر جامعه هم وضع شد. دلیل وضع شدن این قانون برای اقشار متوسط و پایین جامعه، طرز فکر دولت به کار کرد سازمانی همراه با طمع بود. وقتی پول مالیات زیاد باشه خزانه هم به اصطلاح پر بارتر میشه و سبب میشه که کارکنان بیشتری دولت استخدام کنه تا اندازه خودش بزرگتر کنه تا بتونه بین مردم محترم شمرده بشه. خلاف این طرز فکر دولت در سرمایه گذارها هست.

این افراد به دنبال این هستند از افراد کمتر استفاده کنن تا بتونن هزینه ها کاهش بدن و به سود بیشتری برسن، درنتیجه سرمایه گذارها خوشحال تر هستن چون با هزینه کمتر به بهره‌وری مطلوبی رسیدن. برای همین هدف دولت و تاجر ها در مقابل همدیگه قرار می گیرن. مشکل دولت، مدیریت مالی در تخصیص بودجه بندی هستش. چرا که وقتی بودجه ایی به سازمانی تعلق میگیره اگه اون سازمان یا ارگان دولتی بتونه کمتر از بودجه تعیین شده پول خرج کنه و به اهداف خود برسه تنبیه

- در حوضه هوش مالی یک سری تخصص هایی وجود داره که به ۴ بخش تقسیم میشه.
- ۱- حسابداری: این حوضه به منظور خوندن و درک کردن صورت حسابهای مالی هست که نقاط ضعف و قوت هر شغلی شناسایی کنی.
 - ۲- سرمایه گذاری: این بخش به علم پول درآوردن از پول هست که بخش اعظمی از این بخش به خلاقیت گره خورده.
 - ۳- شناخت بازار: مربوط به علم عرضه و تقاضا هست که جنبه فنی بازار که احساس محور هست تمرکز داره.
 - ۴- قوانین: در این بخش می تونم بگم که مرتبط هست با حمایتی که نهادهای حقوقی می تونن برای مشاغل و دارایی فراهم کنن.
- این ۴ بخش استراتژی مالی شما را تشکیل میده که برای رسیدن به حداکثر راندمان با متخصصان اون بخش باشیم و یا از افرادی کمک بگیریم که بتونن درست تصمیم بگیریم. افراد ثروتمند اهمیت این افراد درک کردن و ازشون کمک میگیرن.
- درانتها باید بگم که من نمی تونم از جنبه اخلاقی بگم که مالیات بر درآمد برای همه، کار غلطی هست یا کار درست. هرکس برداشت خودش داره. ولی در این رابطه یک توییت جنجالی به یاد دارم که درخصوص ایلان ماسک جنجالی به پا کرده بود. مضمون توییت این بود که: پولدارترین شخص جهان از یک کارمند معمولی کمتر مالیات به دولت پرداخت کرده بود!! اون زمان هم هرکسی برداشت خودش را داشت ولی در هر شرایطی باید حواسمون به قهرمان های خیالی جامعه مثل رابین هود باشه که اول از همه نزاریم یک دسته از اتفاقات سبب رنجش جامعه بشه بخصوص قشر پایین جامعه و همینطور حواسمون باشه که بتونیم ازش به نحو خودمون استفاده کنیم. البته بحث مالیات بر درآمد در چند دهه گذشته زیاد کاربردی نداشته اما در حال حاضر متاسفانه به لطف معاهده پاریس و عایدی بر درآمد سند ننگین ۳۰٪ شاهد پرداخت سنگین مالیات ها خواهیم بود.

پادشاهان، کار دینالها و

اقتصاد فرانسه

امیر حسین هاشمی

کیهان ضیغمی منفرد



بدون شک انقلاب‌ها از مهم‌ترین نقاط عطف تاریخ هستند؛ چرا که بر تمام ابعاد جهان انسانی از اقتصاد گرفته تا فرهنگ و هنجار و عقاید و سیاست و قوانین حقوقی تاثیر می‌گذارند. اگر انقلاب‌ها در بطن تاریخ به درستی تحلیل و بررسی شوند، می‌توان از آنها به عنوان منبع مهمی برای تحلیل جنبه‌های مختلف زندگی بشر امروزی، و حل معضلات آن بهره برد.

جهان ما انقلاب‌های متعددی با هسته‌های فکری گوناگون را به چشم خود دیده است؛ انقلاب آمریکا، انقلاب شکوهمند انگلستان، انقلاب بلشویک روسیه، انقلاب کشورهای آمریکای لاتین و... در میان این انقلاب‌های بزرگ گرچه برخی از آنها موفقیت‌آمیز بودند، اما قطع به یقین هیچکدام همانند انقلاب فرانسه؛ بر زندگی انسانهای پس از خود تاثیر گذار نبوده‌اند. انقلاب کبیر فرانسه به عنوان مادر انقلاب‌های جهان، با تمام بدی‌ها و خوبی‌ها، فراز و نشیب‌ها، شیرینی‌ها و تلخی‌ها، به عنوان مهم‌ترین و مشهورترین انقلاب سیاسی در تاریخ جهان شناخته می‌شود. پوسته فرسوده و قدیمی اروپا به وسیله این انقلاب از میان برداشته شد و اروپا در پوسته جدیدی از ساختار سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خود قرار گرفت و مظاهر اجتماعی و سیاسی قدیمی را سرنگون ساخت. بسیاری از اصطلاحات و مفاهیم علمی و بنیادهای علوم آکادمیک از جمله اقتصاد، حقوق، سیاست، جامعه‌شناسی، فلسفه و... به اندازه قابل توجهی از محصولات فکری و علمی این انقلاب هستند. به طور کلی تاثیری که انقلاب فرانسه بر آینده تمدن‌های جهانی گذاشت، به قدری گسترده است که می‌توان ساعت‌ها درباره آن صحبت کرد و هزاران مقاله و کتاب درباره آن تالیف نمود. اما تاریخ را نباید مجموعه‌ای از اقدامات پادشاهان و ارقام و اعداد و سال‌ها در نظر گرفت؛ بلکه تاریخ دریچه‌ای به جهان امروز است که باید با عینک تحلیلی و تفسیری به آن نگریست. در این گفتار سعی بر آن خواهد بود تا به جنبه‌های اقتصادی این انقلاب پرداخته شود؛ و وقایع اقتصادی دوران انقلاب و سالهای نزدیک به آن؛ با وقایع اقتصادی امروز جهان مقایسه گردد. همانند سایر جنبه‌های انقلاب فرانسه، جنبه‌های اقتصادی این انقلاب نیز همواره سوالات بسیاری را در اذهان تاریخ‌نگاران و مردم عامی ایجاد کرده است؛ سوالاتی که ریشه‌های اقتصادی این انقلاب را مورد بررسی قرار می‌دهند. سوالاتی همچون: وضعیت اقتصادی مردم فرانسه در دوران انقلاب تا چه حد در سقوط دودمان بوربون نقش داشت؟ چه شد که طبقات اجتماعی جدیدی مانند بورژوازی از کالبد جامعه فرسوده فرانسه متولد شد؟

در گفتار نخست این مقاله، سعی در ارائه چشم‌اندازی کلی از ساختار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی فرانسه در دهه‌های نزدیک به انقلاب و بررسی نقش عوامل اقتصادی در سقوط خاندان لویی خواهد شد. انقلاب فرانسه رخدادی نیست که تنها در طول یک شبانه‌روز اتفاق افتاده باشد؛ لذا به هنگام تحلیل آن نمی‌توان فقط به بررسی بازه زمانی‌ای بسنده نمود که زندان باستیل توسط انقلابیون اشغال گشت. اصولاً هیچ انقلابی در مدت زمان بسیار کوتاهی به رخ نداده است و گاه باید برای تحلیل این دسته از وقایع تاریخی؛ به چندین قرن پیش از وقوع وقایع اصلی آن انقلاب توجه نمود. انقلاب فرانسه با توجه به تاثیرات ژرف و شگرفی که بر جامعه خود و در ابعاد گسترده‌تر بر جامعه جهانی داشت، از آن دست انقلاب‌هایی است که برای بررسی ریشه‌های آن باید دست کم به ۱۵۰ سال پیش از اتفاقات اصلی آن سفر کرد.

با نگاهی به اوضاع سیاسی حاکم بر فرانسه آن دوران، متوجه می‌شویم که خاندانی با ریشه و با اصالت به نام خاندان بوربون که قدمت آنها به قرن ۱۳ میلادی می‌رسید، قدرت و حاکمیت سیاسی را در فرانسه در اختیار داشتند. بوربون‌ها از آن دسته از خاندان‌هایی بودند که نه تنها در فرانسه، بلکه در اسپانیا و لهستان و قسمت‌هایی از ایتالیا نیز صاحب نفوذی گسترده بودند و به طور کلی از قبیل کسانی بودند که حرفی برای گفتن در اروپا و رقابت‌های استعماری که در آن دوره به اوج رسیده بود داشت.



به همین علت زراعت بر روی زمین به تنهایی کفایت هزینه معیشت آنها را نمی کرد و غالباً مجبور بودند برای بالا بردن درآمد خود به بافندگی بپردازند یا در شهرها کار کنند. کارگران شهری که در همین دسته جای داشتند، در شهر زندگی و در کارخانه کار می کردند و به تولید منسوجات، شیشه، کاغذ و اجناس دیگر می پرداختند. بیشترین بار مالیاتی نیز بر دوش دهقانان و کارگران شهری بود. با اینکه تعداد کارگران شهری اندک بود، اما تاثیر به سزایی در پیشبرد انقلاب داشتند. خشم آنها به خاطر دستمزد پایین و کمبود نان که غذای اصلی آنها بود، در جریان انقلاب غالباً به صورت اعمال خشونت آمیز دسته جمعی بروز می کرد. اما دسته دوم این طبقه که برای اولین بار در ایتالیای دوران رنسانس ظهور کرد، بورژوازی نام داشت که شامل مغازه داران، بازرگانان ثروتمند، صنعتگران ماهر، کارمندان دولتی و متخصصانی مانند حقوقدانان و پزشکان و فیلسوفان و سردفتران و به طور کلی هر کسی که برای گذران زندگی کار سنگین یدی انجام نمی داد، می شد. چنانچه ملاحظه شد، در فرانسه قرن هجدهم، شکاف طبقاتی ژرفی میان ثروتمندان و بینوایان وجود داشت. بورژوازی از خود سوال می کرد که ما بیشترین تلاش را برای پیشرفت کشور می کنیم، پس چرا نباید به همان اندازه اشراف امتیازات و قدرت داشته باشیم؟ و همین آنها را مشتاق اشرافی شدن کرده بود و از طرفی هم باعث ایجاد تنفر در میان آنها نسبت به اشراف شده بود. اشراف غالباً فایده چندانی برای جامعه نداشتند و تنها نقشی زینتی داشتند. همین طبقه در شکل دادن به ایدئولوژیهایی که رهبری دوران انقلاب و پسا انقلاب را به دست گرفتند؛ نقشی تعیین کننده ایفا کردند. آنها عموماً در زمینه هایی چون حقوق و اقتصاد نظرات و عقایدی انتقادی نسبت به اقدامات حاکمیت ارائه نموده و باعث ایجاد یک روح انقلابی در اذهان عمومی شدند

طبقات اجتماعی در فرانسه چنان تضاد شدیدی داشتند که توماس جفرسون اظهار داشته: گمان می رود جمعیتی بیش از بیست میلیون نفر در فرانسه زندگی می کنند. نوزده میلیون نفر از اینها از تمام جهات زندگی انسانی از مفلوک ترین فرد در تمام ایالات متحده مفلوک تر و نفرین شده ترند! یک انگلیسی به نام آرتور یانگ که کمی پیش از انقلاب به نواحی روستایی فرانسه سفر کرده بود؛ اهالی روستا را بدون کفش و جوراب و بسیار ژنده پوش توصیف کرده بود که اگر لباسی به تن نداشتند، شاید برایشان بهتر بود. طبقه سوم با زحمت فراوان کار می کردند، سود بسیار ناچیزی به دست می آوردند و مالیات بسیار سنگینی را به کلیسا و دربار پرداخت می کردند. کلیسا برای قدرتمند تر کردن ساختار مذهبی خود از آن استفاده می کرد و دربار هم آن را خرج شکار و قمار و ورزش و موسیقی و مهمانی های مجلل اشراف زادگان می کرد و بخشی را هم به ساخت کاخ ها و تجهیز ارتش اختصاص می داد. آنطور که ملاحظه می شود؛ توده مردم در شرایط اقتصادی که طبقه حاکم آن را پدید آورده بود؛ که مملوء از عناصر ایر سرمایه دارانه و نمادهای اختلاف طبقاتی بود به سر می بردند.

کالبدشکافی جامعه فرانسه در دوران سلطنت بوربون ها نشان می دهد که مردم فرانسه بر خلاف مردم انگلستان و ایتالیا که تا حد زیادی از دروازه های عصر تاریکی و عقب ماندگی خود عبور کرده بودند، به علت بافت اجتماعی به شدت سنتی و مذهبی خود؛ همچنان در دوران رنسانس از چهارچوب قرون وسطایی به طور کامل خارج نگشته بودند و علاوه بر اعتقاد سرسختانه به آموزه های کاتولیک، اعتقاد شدیدی به الهی بودن امر انتخاب شاهان داشتند و امتیازات اشرافی و نظم اجتماعی و اقتصادی مبتنی بر حقوق فئودالی به وضوح در ساز و کار طبقاتی و اجتماعی فرانسه مشاهده می شد. در نتیجه حیات طولانی مدت عقاید قرون وسطایی که بر اندیشه های واتیکان استوار بود؛ اقتصاد فرانسه در دوران پسا وسطایی نیز همچون سایر زمینه های اجتماعی و انسانی دچار عقب ماندگی هایی در قیاس با دیگر کشورهای اروپایی خصوصاً اسپانیا و پرتغال و آلمان گردید. در فرانسه در دوره حکمرانی بوربون ها و به خصوص در دوره لوئی شانزدهم، جامعه به سه گروه یا طبقه اجتماعی تقسیم می شد:

طبقه اول، شامل روحانیون بود که از کشیشان محلی گرفته تا سراسقف های ثروتمند ساکن کلانشهرها را شامل می شد. هرچند در قرن هجدهم تنها صد هزار روحانی در فرانسه وجود داشت، اما کلیسا مالک بیش از ده درصد زمین ها بود؛ و این نشانگر حوزه نفوذ کلیسای فرانسه را در اقتصاد این کشور که به مراتب فراتر از حوزه نفوذ این نهاد در کشورهای دیگر اروپایی بود؛ است

از دیگر طبقات جامعه عصر بوربون ها، اشراف یا نجیب زادگان بودند که برخلاف تصور عموم، عموماً ثروتمند به شمار نمی رفتند. هرچند یکی از نشانه های نجیب زادگی این بود که مجبور به کار برای گذران زندگی نباشند؛ اما بسیاری از اشراف کشاورزانی بودند که خود بر روی اراضی تحت تملک مشغول زراعت بودند و در خانه های روستایی معمولی زندگی می کردند. آنها می توانستند مقام ها و امتیازات طبقاتی را بخرند و در کنار روحانیون از پرداخت مالیات معاف بودند و این در حالی بود که عالی ترین سمت های دربار و کلیسا و ارتش را به خود اختصاص داده بودند. ارث و اصل و نسب و ارزش های خاص معیار نجیب زادگی تلقی می شد. در حالی که اشراف مدعی امتیازات طبقه خود بودند، بسیاری از آنها وظایف خود را به فراموشی سپرده بودند. لازم است تا مبین شود که در فرانسه این طبقه اشرافی؛ در میاحتی که منوط به اقتصاد می شد؛ از عقاید و قوانین عقیدتی کلیسا پیروی می کردند. در نتیجه نقش این طبقه از مردم فرانسه در زمینه اقتصاد، محدود به اوامر کلیسا شد و اشراف نیز تحول عظیمی در اقتصاد فرانسه پدید نیاوردند

اما مهم ترین و تاثیرگذار ترین طبقه در انقلاب فرانسه، طبقه سومی بود که نه روحانی بودند و نه اشراف زاده. طبقه سوم خود به دو دسته تقسیم می شد: دسته اول دهقانانی بودند که مانند سرف های قرون وسطا بر روی زمین برای اربابان خود بیگاری می کردند و علاوه بر مالیات سنگینی که به دولت می پرداختند

چنانچه ج.ام. تامپسون ، به نقل از دانیل هیلز ، دیپلمات بریتانیایی ، خوشگذرانی ها و ولخرجی های ماری آنتوانت ، همسر لوئی شانزدهم و ملکه فرانسه برای مجالس و مهمانی های اشرافی را به باد انتقاد می گیرد. لیکن در همان زمان در ایتالیا که مهد رنسانس بود ، با وجود عدم وحدت سیاسی آن ، چرخ های اقتصاد و صنعت به ویژه در مناطق شمالی آن به خوبی می چرخید و مشاغل گوناگون از صنعتگران و پیشه وران رم و میلان و ناپل گرفته تا بازرگانان ثروتمند ونیز و جنوا سرمایه کشور را در اختیار داشتند و از فرصت های اقتصادی بسیار خوبی برخوردار بودند و شکلی از اقتصاد نوین نسبتا آزاد در این مناطق پدید آمده بود. انگلستان که در آن زمان با وجود سلطنت مشروطه ، مهد آزادی و دموکراسی بود ؛ از سرمایه و ثروت حاصله از استعمار موفقیت آمیز خود به واسطه کمپانی های هند شرقی و غربی و مستعمرات سیزده گانه آمریکا به سود طبقه متوسط جامعه خود استفاده می کرد و با اداره امور معیشتی مردم خود ، راه پیشرفت و ترقی را برای آنها باز گذاشته بود؛ و سیاست های رفاه حداکثری را در اروپا به اوج رسانیده بود. از طرفی با همان سرمایه حاصل از استعمار به تقویت صنایع و کارخانجاتی پرداخت که در آینده علت اصلی ظهور انقلاب صنعتی در انگلستان شد. درست است که اقتصاد و جامعه ایتالیا و انگلستان هم به نوبه خود از جنبه هایی منفی برخوردار بودند ، اما مردم هیچ یک از کشورهای اروپایی در زمان انقلاب فرانسه ، به اندازه مردم آن کشور مفلوک و مفلس نبودند.

این مصادیق به عنوان نمونه هایی برای فهم بهتر نقش زمینه های اقتصادی در شکل گیری انقلاب فرانسه ذکر گردیدند

در نهایت با در نظر گرفتن این مهم که هر چند زمینه های سیاسی و ایدئولوژیک می توانند در شکل گیری یک انقلاب نقوش مهمی ایفا کنند؛ اما حقیقت آن است که معضلات اقتصادی و رفاهی و اختلاف طبقاتی حاصل از آنها، همواره در طول تاریخ بشریت مهم ترین نقش را در بروز نا آرامی های مردمی داشته اند ؛ همانند انقلاب مردم روسیه در سال 1918 بر علیه حاکمیت تزار. انقلاب فرانسه نیز از این قاعده مستثنا نبوده و می توان دلیل عمده وقوع آن را مربوط به اقتصاد و وضعیت معیشت مردم آن دوره دانست. در گفتار های بعدی سعی در بررسی ابعاد اقتصادی انقلاب فرانسه به نحوی عمیق تر خواهد شد.



برادران فقیر نفتی

مهدی نوری



سال 96 یکی از شعار های انتخاباتی آقای روحانی این بود که من نمی‌دارم به ونزوئلا تبدیل بشیم اما بذارید تاریخ ونزوئلا رو به مرور کنیم تا ببینیم که چه شباهتی به تاریخ ایران داره. ونزوئلا یه جای تو آمریکای جنوبی یه مقدار بالاتر از برزیل جزو پنج کشوری که اوپک رو تاسیس کرده ونزوئلا در دهه 70 میلادی با جمعیت 12 میلیونی تولید تقریباً 10٪ نفت خام جهان رو در دست داشت درآمد سرانه مردم ونزوئلا به چند برابر مردم برزیل و کلمبیا رسیده بود همین کلمبیایی که این چند سال اخیر مردم ونزوئلا جلوی مرزاش صف می‌کشیدند تا از ونزوئلا بتونن فرار کنن و به کلمبیا برسن ونزوئلا بهشت مهاجرانی بود که از سرکوب و عدم تحمل دنیای قدیم می‌گریختن این جمله رو ویوزلیک در توصیف متمدن ترین کشور آمریکای جنوبی اظهار داشت ،

اما این ونزوئلا و داستان عجیب ترین اقتصاد و فاجعه بارترین رکود اقتصادی قرن اخیر: ونزوئلا دارای بیشترین ذخایر نفت در تمام دنیا هستش حتی بیشتر از عربستان و نهمین صادر کننده نفت در سال 1402 شد ولی ظاهراً این منابع و صادرات خیلی کمکی به افزایش رفاه مردم ونزوئلا نکرده زاغه نشین های کاراکاس پایتخت ونزوئلا حتی نمیتونن نیازهای اولیه خودشون مثل غذا و دارو رو تهیه کنن در سال 1389 قدرت خرید مردم ونزوئلا در حدی بالا بود که گرون ترین هتل ها در ونزوئلا قرار داشت. بزرگترین ذخایر نفت شناسایی شده دنیا در ونزوئلا بود، بذارید یه چیزی بگم تعجب کنید ونزوئلا در سال 1329، چهارمین کشور پر درآمد دنیا بوده یعنی در درآمد تر از انگلستان ولی الان ونزوئلا فقیر ترین کشور قاره آمریکا است اما چه اتفاقی افتاد که ونزوئلا از عرش به فرش رسید پیدا شدن نفت در ایران بر میگرده 1286 در زمان محمد علی شاه قاجار 7 سال بعد از اون در سال 1293 زندگی مردم ونزوئلا هم برای همیشه تغییر کرد. اولین چاه نفت تجاری در عمق 120 متری توی ونزوئلا در اون سال بهره برداری شد در اون سال ها ونزوئلا یه کشور تنها و دور افتاده بود که توسط خوان گومز اداره میشد آقای گومز در سال 1287 به عنوان معاون اول رییس جمهور دست به کودتا زده بود و قدرت رو تصاحب کرده بود و از اون زمانم تا اواخر عمرش یعنی سال 1304 در سال های زیادی به عنوان یک دیکتاتور بر ونزوئلا فرمانروایی کرد اکتشاف نفت هم یه فرصت استثنایی برای گومز فراهم کرده بود تا بتونه قدرت خودشو افزایش بده از اونجایی که تو ونزوئلا سرمایه و دانش و تکنولوژی و ماشین آلات لازم برای استخراج نفت وجود نداشت گومز حق استخراج نفت رو به شرکت های خارجی داد اما نکته جالب ماجرا اینجاست که شرکتها از پرداخت مالیات معاف بودن و این امتیاز رو تا زمانی در اختیار داشتن که از دیکتاتوری گومز حکایت میکردم، مستی پول زیاد نفت گومز رو گرفت گومز با استفاده از پول صادرات نفت شبکه اطلاعاتی گسترده ای برای خودش ایجاد کرد

و مال و منال خوبی برای خودش رقم زد. 21 سال بعد در سال 1314 ونزوئلا دیگه یه کشور دور افتاده نبود و به دومین صادر کننده نفت تبدیل شد. اعتیاد ونزوئلا به پول نفت هر روز بیشتر میشد تا جایی که نود درصد صادرات کشورو نفت تشکیل میداد و دو سوم درآمد دولت از نفت تامین می‌شد تا اینجا فقط گونزو دوروریاش از مواهب نفت بهره مند میشدن و زمانش رسیده بود که بالاخره نفت بیاد سره سفره های مردم بنابراین اولین بانک ونزوئلا تشکیل شد و شرکت های نفتی متعهد شدند سهم نفت مردم رو بهشون پرداخت کنن زمانی که این خبر تو ونزوئلا پیچید کشاورزها زمین های آبا و اجدادی خودشون رو به طمع دریافت سهم نفت رها کردند و به شهر های بزرگ کوچ کردن، از طرف دیگه تقاضای نفت در اوایل قرن بیستم افزایش پیدا کرد تقاضای پول رایج ونزوئلا یعنی بولیوار رو افزایش داد این موضوع از دو جهت خیلی اهمیت داره اول اینکه افزایش تقاضای بولیوار قیمت بولیوار رو افزایش میده یعنی پول ملی ونزوئلا قدرتمند تر میشه و این اتفاق قدرت خرید کالاها ی خارجی رو برای مردم ونزوئلا افزایش میده و کالای خارجی براشون ارزون تر تموم میشه ، از طرفی کالاها ی صادراتی ونزوئلا برای مردم جاهای دیگه دنیا گرون تر میشه و صادرات ونزوئلا از این طریق لطمه میبینن و کاهش پیدا میکنن تولید کنندگان ونزوئلا وقتی این اتفاق رو دیدند در کارخونه هاشو بستند و رفتند که با پول نفت عشق و حال کنننش. این اتفاقات شما رو یاد دهه هشتاد ایران نمیندازه؟؟ اما همه این اتفاقات داره در رکود بزرگ اتفاق می‌افته یعنی بین سال های 1930 تا 1940. تو این سال های رکود بزرگ دنیا وضعیت اقتصادی خوبی نداشت و این یعنی وضعیت اقتصادهای صنعتی دنیا داشت بد میشد و وضعیت ونزوئلا داشت بهتر و بهتر میشد همین موضوع باعث شد تا پول ونزوئلا به یکی از با ارزش ترین ارزهای دنیا تبدیل بشه کشاورزان زمینهای خودشونو ول کردن و به شهر ها سفر کرده بودن این افزایش تقاضا برای زندگی کردن تو شهرهای بزرگ هزینه زندگی کردن تو اون شهر ها رو خیلی افزایش داده بود و کاراکاس به گرون ترین شهر دنیا برای زندگی تبدیل شده بود این افزایش قیمت ها در حدی بود که وقتی در سال 1318، گزارش هزینه های زندگی در پایتخت ونزوئلا پیش روزولت رییس جمهور آمریکا بردند باورش نشد و به ماموران دستور داد تا دوباره اعداد رو چک کنن .

وقتی گومز در سال 1314 مرد یکی از ثروتمندترین آمریکای لاتین بود قدرت همه جانبه گومز این اجازه رو داد بود تا انحصارهای گسترده ای برای خودش تو صنایع های مختلفی از قبیل کاغذ و گوشت و لبنیات ایجاد کنه با مرگ گومز همه دارای هاش به دولت منتقل شد و دولت دیگه یه قانون گذار ساده نبود این اتفاق دولت رو به یه بنگاه دار خیلی بزرگ تبدیل کرد اما شانس باز هم به سراغ ونزوئلا آمد و جنگ جهانی دوم شروع شد درسته که جنگ برای اکثر کشورها بدبختی داره ولی همیشه منتفعینی هم داره شروع جنگ جهانی دوم فرصت خوبی رو برای رییس جمهور جدید یعنی مدینا فراهم کرد تا بتونه دوباره با شرکت های نفتی مذاکره کنه اگه یادتون باشه گفتیم که گومز اختیار استخراج و فروش نفت رو به شرکت های خارجی داده بود و این یعنی ونزوئلا ای ها می تونستم خیلی بیشتر از اینها از نفت سهم داشته باشند و مدینا میخواست تا سهم ونزوئلا از سود نفت افزایش هم پیدا کنه برای همین نامه ای به روزولت نوشت تا روزولت در مذاکره با شرکت های نفتی بخش کمک کنه از اونجایی که ونزوئلا یه شریک استراتژیک برای آمریکا به حساب میومد روزولت در این مذاکرات به مدینا کمک کرد نهایتاً این مذاکرات به نتیجه رسید و در سال 1324 قانون نفتی جدیدی در ونزوئلا تصویب شد به اسم قانون 50/50 که مردم ونزوئلا 50٪ از سود شرکت های نفتی رو صاحب میشدند این دقیقاً پنج سال قبل از ملی شدن صنعت نفت در ایران نفت رو ملی کردند کلی خسارت دادیم به شرکت های انگلیسی و خودمونیم تکنولوژی استخراجشو نداشتیم اما در ونزوئلا کار هوشمندانه ای کردند و با مذاکره مجدد سهمشون رو از سود نفت بیشتر کردند پس از چند از خاتمه جنگ جهانی دوم در سال 1330، تقاضای نفت در دنیا به شدت افزایش پیدا کرد در این زمان اوضاع سیاسی خاورمیانه هم برای سرمایه گذاری های نفتی جذاب نبود مصر کانال سوئز رو بسته بود و نفت در ایران توسط مصدق ملی شده بود بنابراین قیمت نفت بالا رفت و درآمد ونزوئلا از قبل هم بالاتر رفت با بالاتر رفتن قیمت نفت قیمت بنزین هم بالا رفت دولت هم برای حمایت از مردم قیمت بنزین رو پایین نگه داشت و برای خرید بنزین یارانه داد این موضوع باعث شد تا مردم ونزوئلا ارزون ترین بنزین دنیا رو استفاده کنند بعد از ریاست جمهوری مدینا روملو بتانکورت که یک غیر نظامی بود رییس جمهور ونزوئلا شد ولی برقراری دموکراسی در ونزوئلا کار ساده ای نبود و ارتش ونزوئلا اینقدر در طول این سال ها قدرت پیدا کرده بود که به این راحتی ها زیر بار دموکراسی نمی رفت و این رییس جمهور جدید توسط ارتش برکنار شد و در سال 1331 یه دیکتاتور به نام پرز خیمنز بجاش نشوندن با وجود دیکتاتوری پرز ونزوئلا روز به روز پولدار تر از روز قبل میشد شرکتها تا زمانی که کاری به کار خیمنز نداشتند می تونستند در هر بازاری وارد بشن خیمنز باور داشت که می توانست ونزوئلا رو به یه کشور متمدن و مدرن تبدیل کنه کنه برای فقرا مدرسه و خونه و بیمارستان بسازه و جاده ها رو گسترش بده خیمنز برای اینکه ارتش رو راضی نگه داره حقوق اونا رو هم افزایش داد و ضمناً پول نفت رو بی مهابا به اقتصاد تزریق میکرد این سرعت توسعه مشکلاتی مثل فساد ورشکستگی و هدر رفت منابع رو با خودش به ارمغان آورد مثلاً هزینه جاده ها خیلی بیشتر از چیزی که قرار بود باشه درمی آمد ارتش خیلی از این شرایط راضی نبود و خیمنز هم نتونست پای وعده های که داده بود بمونه خیمنز از ترس ارتش در سال 1337 همراه خانواده اش با یه کیف پر از پول به جمهوری دومینیک فرار کرد اتفاقی که برای ونزوئلا افتاده بود خیلی ساده بود مردم ونزوئلا با نفت زندگی میکردند درسته که کار میکردند و سر کار هم می رفتند ولی بالا بودن در آمدشون به دلیل کار خوب و بهره وری بالا و تولید محصولات پر ارزش یا تکنولوژی نبود بلکه به علت پول زیاد نفت بود وقتی قیمت نفت بالا بود کسب و کار ها خوب بودن و وقتی پایین میومد قدرت خرید همه کاهش پیدا میکرد با کاهش قیمت نفت در دهه پنجاه میلادی خواب از سر ونزوئلا ای ها پرید با کاهش در آمد های نفتی آمار بیکاری افزایش پیدا کرد

و دولت برای اینکه از بیماران حمایت کنه سعی میکرد قیمت نون و مواد اولیه غذایی رو پایین نگه داره به صورت دستوری یه چیزی شبیه طرح خرید تضمینی گندم یعنی دولت متعهد میشد که به قیمت کمی از کشاورز خریداری کنه قیمت پایین خرید تضمینی گندم و قیمت گذاری دستوری انگیزه کشاورزی رو از بین برده بود چون دیگه سودی برای کشاورزی باقی نمونه بود این داستان براتون آشنا نیست؟؟؟؟ تو همین سال ها انقلاب سفید و اصلاحات ارضی تو ایران انجام شده بود و کشاورزان صاحب زمین شده بودند چون از پس مخارج شون بر نمی اومدن فروختن اومدن شهر و برای اولین بار پس از سه هزار سال ایران دیگه نتونست گندم خودشو تامین کنه در سال 1339 سازمان اوپک با حضور پنج کشور ایران عراق کویت عربستان و ونزوئلا تشکیل شد. اگه تا الان شرکت های نفتی قیمت نفت رو تعیین میکردند از این به بعد کشور های صاحب نفت بودند که قیمت نفت رو تعیین میکردند و کشورهای تولید کننده نفت دیگه با هم رقابت نمی کردند و یا هم تبانی کردند تا هیچ کدوم از اونا یا قیمتی پایین تر از قیمت اوپک نفروشنند اینجا بعد از اون خرابکاری ها دست سرنوشت به کمک ونزوئلا ای ها اومد اتفاقی که در غرب آسیا افتاد ولی به نفع ونزوئلا تموم شد در سال 1352 که جنگ اسرائیل و اعراب شروع شد کارلوس آندرس پرز رییس جمهور ونزوئلا بود از اونجایی که اسرائیل توسط آمریکا و جمعی از کشورهای اروپایی تامین مالی میشد کشورهای عربی آمریکا و اروپا رو تحریم نفتی کردند و قیمت به 14 دلار به ازای هر گالن رسید با این اتفاق درآمد کشورهای نفتی اوپک خیلی زیاد شد مثلاً در آمد ونزوئلا سه برابر شد از کارلوس پرز نقد شده که گفته بود یک روز شما آمریکایی ها ماشینی رو خواهید روند که سپرش از بوکسیت ما آلومینیوم ما و کارگر ما ساخته شده و ما کشوری توسعه یافته مثل شما میشیم این همون زمانیه که محمد رضا شاه سودای پشت سر گذاشتن ژاپن و رسیدن به فرانسه رو در سر میپرونه اما در ونزوئلا وزیر نفت و یکی از بنیانگذاران اوپک خوان پابلو پرز هشدار داده بود که ده میلیارد دلار کشور رو نابود میکنه، ما رییس جمهوری داریم که روی کوهی از طلا نشسته است و باید تصمیم بگیرد که چگونه این پول را در کشور توزیع کند در این شرایط همه به دنبال جور کردن رانتی برای استفاده کردن از پول نفت خواهند بود ده سال بعد یا بیست سال بعد خواهید دید نفت ما را نابود خواهد کرد. خوان پابلو همچنین با اشاره به نفت گفته بود ما در مدفوع شیطان غرق خواهیم شد با این حال رئیس جمهور کارلوس آندرس پرز اشتباه کرد.

و به جای اینکه پول نفت رو برای توسعه و سرمایه گذاری استفاده کنه همه در آمد های نفتی رو به اقتصاد تزریق کرد با افزایش تقاضای ناشی از در آمد نفت قیمتها هم افزایش پیدا کرد و تورم حوالی سال 1354 به دوازده درصد رسید این همون زمانیه که تورم در ایران هم رکود زد، پرز برای رهایی از بیماری هلندی سعی کرد یه صندوق مثل صندوق توسعه ملی ما راه بندازه که مازاد درآمد نفت رو ذخیره کنه ولی هیچ وقت برای اهداف توسعه ای ازش استفاده نشد و صرفاً برای مصرف رییس جمهور های بعدی ذخیره شد. جالبه بدوید عیناً این اتفاق برای ایران هم رخ داد در بین سال های 1384 تا 1388 تقریباً صد میلیارد دلار درآمد حاصل از فروش نفت به حساب های ارزی منتقل شد و دولت آقای احمدی نژاد از سال 1388 تا 1392 ، صد و هشت میلیارد دلار از این صندوق خرج بودجه جاری کشور کرد. برگردیم به داستان ونزوئلا اواخر دهه هفتاد قیمت نفت پایین آمد بیکاری افزایش پیدا کرد و شرکتها توان پرداخت حقوق کارمندا شونو نداشتن از طرف دیگه دولت نه اجازه تعدیل کارمندان رو به شرکتها میداد و نه اجازه میداد که شرکتها حقوق کارمندا رو کاهش بدن کم کم شرکتها شروع کردند به ورشکستگی ، شرکت های که خیلی بزرگ بودند با کمک های دولتی زنده می ماندند ولی شرکت های کوچک از هم میپاشیدند،

تا جای که 75٪ تولیدات ونزوئلا توسط نه درصد شرکتها تولید میشد. جالبه که در این بازه اتفاق مشابهی در ایران افتاد و صنایع بزرگ کشور بعد انقلاب مصادره و ملی اعلام شدند اما اصلی ترین مشکل ونزوئلا چند سال بعد شروع شد در سال 1367 قیمت نفت افت شدیدی پیدا کرد و این اتفاق در شرایطی برای ونزوئلا افتاد که شرکت های بزرگ برای زنده موندن به کمک های دولتی نیازمند بودند. مردم به ارزش بالای پول های خود عادت کرده بودن و شغل های با بهره وری بالا نداشتند رودخانه پول نفت کم کم داشت خشک می شد و درآمد دولت کاهش پیدا میکرد ولی دولت نمیخواست هزینه های خودشو کاهش بده برای همینم زیر بار قرض کردن رفت رییس جمهور جدید شروع کرد به استفاده کردن از منابع صندوق توسعه ملی و از کشور های خارجی برای تامین نیاز های خودش قرض می گرفت. نرخ تورم افزایش پیدا کرد ولی بانکها نرخ بهره رو افزایش ندادند این یعنی شما پولتونو بانک می داشتید آب میرفتم کسی دوست نداشت پولشو تو بانک بذاره (داستانی که تو ایران هم اتفاق افتاد) بنابراین ارزش پول ونزوئلا به شدت کاهش پیدا کرد ،قیمت دلار افزایش پیدا کرد، انپیز رییس جمهور وقت ونزوئلا تصمیم گرفت که نذاره قیمت دلار از این بیشتر بالا بره برای همین دو نرخ تبدیل دلار به بولیوار رو در نظر گرفت دلار ۴/۳ بولیواری و دلار ۶ بولیواری دولت برای تامین نیاز های خودش دست به چاپ پول زد و تورم روز به روز افزایش پیدا کرد برای همین بازار سیاه شکل گرفت دولت تضمین کرده بود که دلار رو با قیمت تصویب شده در اختیار مردم قرار بده مردمم از دولت دلار دولتی می گرفتند و با قیمت بالاتر تو بازار آزاد می فروختند. سیاست قیمت گذاری دستوری هم باعث شد قاچاق کالا افزایش پیدا کنه تا جای که در سال 1368، اقتصاد ونزوئلا 10٪ کوچکتر شد، کارلوس پرز که دوباره رییس جمهور شده بود برای اینکه از فرو پاشی اقتصادی ونزوئلا جلوگیری کنه خیلی هیجانی رفتار کرد، اون خیلی ناگهانی قیمت بنزین رو افزایش داد و دوبرابر کرد قیمت گذاری دستوری رو به شبه برداشت و خدمات اجتماعی رو کاهش داد و دیگه حاضر نشد بدهی های داخلی و خارجی رو پرداخت کنه در این حال ارزش پول ملی ونزوئلا 60٪ کاهش پیدا کرد تظاهرات گسترده ای در ونزوئلا راه افتاد که منجر به کشته شدن صدها نفر شد . در سال 1371 دست به یه کودتای سوسیالیستی به رهبری هوگو رافائل زدند اما چرا مردم به سمت هوگو رافائل کشیده شدند؟؟ سال ها بود که پول نفت به دولت می رسید و مردم احساس میکردند اگه کسی پول داره این بخاطر تلاش خودش نبوده و بخاطر رانتها و ارتباط با مقام های بالای حکومتی بوده که تونسته سهم خودشو از نفت بگیره ، از طرف دیگر در زمان خوشی و فروش نفت در دهه پنجاه در زمان دو دیکتاتور قدرتمند اتفاق افتاده بود بنابراین مردم در ناخودآگاه خود احساس میکردند اگه یه دیکتاتور قدرتمند سر کار بیاد احتمالا می تونه اوضاع رو بهتر کنه ، مردم هیچ وقت اهمیت اقتصادی پول نفت رو درک نکردند و نفهمیدند همه بدبختیاشون بخاطر پول نفتی بوده که نتوانسته بودند به خوبی مدیریتش کنن، خلاصه این کودتا به جایی نرسید و هوگو رافائل دستگیر شد و دو سال زندانی و قهرمان مردم فقیر ونزوئلا شد. یک سال بعد از آزاد شدن هوگو به دلیل بحران های بانکی اقتصاد ونزوئلا یازده درصد کوچکتر شده بود و تورم به صد درصد رسیده بود خلاصه در سال ۱۳۷۷ هوگو رافائل چاوز به عنوان قهرمان ملت و برای اصلاح وضعیت رییس جمهور شد.

هوگو چاوز این اعتقاد رو داشت که یه حکومت سوسیالیستی و مقتدر می تونه ونزوئلا رو نجات بده و مردم به اون اجازه بازنویسی قانون اساسی رو دادند . هوگو در سال ۱۳۸۰، قانونی تصویب کرد که در اون حاکمیت حق داشت تا زمین های مردم رو تصاحب کنه.

اولین اعتراض ها به حکومت هوگو چاوز در سال دوم حکومتش شروع شد ، هوگو بسیار خوش شانس بود و قیمت نفت در دوران او حتی بکشه ای به ۱۷۰ دلار هم رسید این یعنی بالاترین قیمت نفت از زمان اکتشافش . هوگو چاوز با این در آمد همه خدمات عمومی رو برای قشر ضعیف رایگان کرد، و هوگو استعمار ستیز شروع کرد به اخراج شرکت های خارجی با رفتن شرکت های آمریکایی در سال ۱۳۸۶ پای شرکت های روسی و چینی به ونزوئلا باز شد آمریکا هم در قبال این اقدام هوگو بیمار ننشست و شروع به تحریم ونزوئلا کرد چون دولت ونزوئلا اموال شرکت های آمریکایی رو مصادره کرده بود. ، هوگو بانک ها رو مجبور کرد وام با بهره پایین به نیا حمایت از تولید ملی در اختیار مردم قرار دهند . شانس در خونه هوگو رو زد و با رشد اقتصادی چین تقاضا برای نفت ونزوئلا افزایش پیدا کرد،هوگو به جای اینکه درآمد مازاد نفت رو برای دوران رکود نفت ذخیره کنه این پول رو صرف برنامه های سوسیالیستی خود کرد برنامه های مثل دادن یارانه، حقوق بیماری و واردات پزشک از کوبا.هوگو در فکر آرزو های آرمانی خود که تماما ضد امپریالیستی بود شروع کرد به ملی کردن همه صنایع کشور و مالیات شرکتهای خارجی رو افزایش داد و به صورت رسمی اعلام کرد کشور به جنگ اقتصاد سرمایه داری نئو لیبرال بره و اعتقاد داشت مشکلات اقتصادی کشور بخاطر مدیریت اشتباه درآمد های نفتی نبوده و بخاطر امپریالیست شیطانی کشور های خارجی بوده و رییس جمهور حتی تورم رو مشکل اقتصادی نمیدونست و می گفت دشمنان این مشکلو برای ما ایجاد کردند ، این عبارت شیطانی دقیقا عین کلمه ای هست که هوگو استفاده کرد. هوگو در سال ۲۰۱۳ از دنیا رفت و دست راست او مادورو به رییس جمهوری رسید که تا الانم رئیس جمهور کشور ونزوئلا هست. اما ابر تورم ونزوئلا در دوران مادورو. قیمت نفت در زمستان ۱۳۹۳ سقوط کرد و کسب و کار ها یکی یکی ورشکسته شدن دولت که حالا به اندازه کافی دلار نفتی نداشت شروع کرد به چاپ کردند دیوانه وار پول نرخ تورم از صد درصد به دویست درصد رسید.

رکود اقتصاد سر تا سر اقتصاد ونزوئلا رو در بر گرفت ، رکودی که تقریبا دو برابر رکود 1929 آمریکا بود. در سال 96، نرخ تورم به 46000٪ رسید دولت در پنج سال پنج تا صفر از پول ملی رو برداشت و در سال 2017 تورم کشور ونزوئلا به یک میلیون درصد رسید. ونزوئلا تنها کشور آمریکای لاتین هستش که نفت داره ولی پایین ترین درآمد تو اون منطقه برای ونزوئلا هستش. در سال 2017 به علت قحطی به طور میانگین وزن مردم ونزوئلا 10 کیلو گرم کم شد و این طبیعی بود چون 82٪ مردم ونزوئلا در فقر زندگی میکردند. دولت به هر کسی که از کشور خارج میشد 2000 دلار با نرخ دولتی میداد برای همین یه عده ویزا می گرفتند فقط برای اینکه اون دو هزار دلار رو به نرخ دولتی دریافت کنند و در بازار بفروشند و ایشکلی درآمدی معادل هفت سال کار در ونزوئلا نصیبشون میشد. مردم کنار اومدن با تورم رو یادگرفته بودند ، وام می گرفتند و هر چیزی که می تونستند می خریدند تا دارایی های خودشونو با تورم حفظ کنند. در سال 1398 تورم به 65000٪ رسید مردم ونزوئلا دیر نفهمیدند که نتیجه حمایت ها و طاقتاشون قراره به خودکشی ملی بینجامه . طی سال های اخیر 6 میلیون نفر از مردم ونزوئلا مهاجرت کردند تقریبا یک نفر از پنج نفر داستان ونزوئلا بی شباهت به داستان ایران نیست داستان جون بیست ساله ای توی لاتاری برنده شده ولی نمیدونه چطوری پولشو خرج کنه.

